Theories and criticism in Arabic literature
The Second Year, Number ٨, Winter١٤٠١
Pp:٧١- ٨٦

Research Paper

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٤٨١٦,١٠٦٨

Reasons for the relative pronoun "al" being a noun

Hossein Babakhani[١]

(Received: ٢٠٢٥,١٠,٢٢ ,Accepted: ٢٠٢٥,١١,١٤)

Abstract

In Arabic grammatical tradition, the relative pronoun «الَّذِينَ / الَّذِي / الَّتِي...» (commonly referred to as al-mawṣūla) has, despite its superficial resemblance to prepositions and particles, been consistently classified as a noun (ism), whereas all other homographic forms of «ال» are treated as ḥarf. Justifying this nominal categorization of the relative «ال» – in sharp contrast to its other non-nominal counterparts – demands robust, unequivocal, and theoretically grounded evidence. Although classical and modern syntactic sources have advanced numerous arguments to prove the nominal status of al-mawṣūla, most of these arguments have failed to achieve scholarly consensus due to inherent contradictions, insufficient clarity, or the absence of a solid theoretical foundation. Employing a descriptive-analytical approach, the present study undertakes a comprehensive re-examination of the evidence for the nominal nature of the relative pronoun «ال». The ultimate objective is to establish irrefutable arguments that conclusively demonstrate its nominal essence. By relying primarily on two decisive criteria – its ability to serve as the antecedent of a resumptive pronoun (ʿāʾid) and the permissibility of coordinating a verb to its governed noun (ṣila) – while simultaneously refuting the validity of the «truncation» (tarḫīm) hypothesis, this research conclusively substantiates the necessity of classifying the relative «ال» as a full-fledged noun.

Keywords: nominal status of relative pronouns, resumptive pronoun antecedent, truncation hypothesis, refutation of truncation in relative pronouns, arguments for the nominal nature of mawṣūlāt, nominal relative pronouns.

---

١. Preparatory level student, Arabic Language and Literature Department, Imam Khomeini Seminary, Branch, Tehran, Iran, Email: husseinbabakhanisangri@gmail.com

© The Author. **Publisher**: Kosar University

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثانية، العدد ٨، شتاء ١٤٠١

صص: ٨٦-٧١

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٤٨١٦,١٠٦٨

دلایل اسمیه بودن «ال» موصوله

حسین باباخانی [١]

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴,۰۷,۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴,۰۸,۲۳)

چکیده

در زبان عربی، کلماتی نظیر "ال" موصوله وجود دارند که به رغم شباهت ظاهری با حروف، در رده اسامی قرار گرفتند. این در حالی است که سایر اقسام "ال" حرف محسوب می‌شوند. نامیدن "ال" موصوله به عنوان اسم، به دلیل تفاوت ماهوی آن با دیگر اقسام "ال" که حرف هستند، مستلزم ارائه‌ی دلایلی محکم، مستدل و قطعی است تا ضرورت این طبقه‌بندی توجیه گردد. هر چند در منابع نحوی، دلایل متعدد برای اثبات اسمیه بودن "ال" موصوله مطرح شده است، اما اغلب این دلایل به دلیل وجود وجوه متناقض، عدم وضوح کافی یا نبود بنیان نظری استوار، مورد پذیرش قطعی قرار نگرفته‌اند. این نوشتار با اتخاذ رویکرد توصیفی- تحلیلی، به بررسی جامع دلایل اسمیه بودن "ال" موصوله می‌پردازد. هدف غایی این پژوهش، ارائه و تبیین دلایلی استوار و خدشه‌ناپذیر برای اثبات ماهیت اسمی "ال" موصوله است. در نهایت، با تکیه بر دو دلیل مرجع ضمیر واقع شدن «ال» و عطف فعل بر مدخول آن، همراه با سلب اعتبار نظریه ترخیم، ضرورت اسمی بودن «ال موصوله» به دست آمد.

واژگان کلیدی: اسمیت مرجع ضمیر، ترخیم ضرورت، ترخیم موصولات، دلایل اسمیت موصولات، موصولات اسمی.

---

١. طلبه سطح مقدمات گروه زبان و ادبیات عربی، حوزه علمیه امام خمینی ره شعبه دو، تهران- ایران، ایمیل: husseinbabakhanisangri@gmail.com

© حق مولف نویسنده **ناشر:** دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

ظاهر کلمات نقش مهمی در تعیین این که آیا یک کلمه اسم است یا حرف، ایفا می‌کنند. با این حال، این نقش تنها در صورتی مؤثر است که دلیلی متضاد با آنچه که ظاهر کلمه دلالت می‌کند، وجود نداشته باشد. تمامی اقسام «ال» به جز «ال» موصوله به عنوان حرف شناخته می‌شوند. این اشتراک در اسمیه بودن «ال» و غیر از «ال» موصوله، به وضوح نشان‌دهنده‌ی حرفی بودن ظاهر «ال» است. در علم نحو، «ال» موصوله به عنوان اسم شناخته شده است، اما در مورد اینکه آیا این «ال» حرفی است یا اسم، اختلافاتی وجود دارد. همان‌طور که اشاره شد، ظاهر حرفی «ال» برای اسم خطاب شدنش نیازمند دلیلی است که اسمیه بودن کلمه‌ای که ظاهر آن خلاف این را می‌گوید، اثبات کند. دلایل موجود برای اسمیه بودن «ال» موصوله در منابع نحوی، به نوعی ضرورت جداسازی آن از سایر اقسام «ال» را نشان می‌دهد. با این حال، عدم روشنی دلایل اثبات اسمیه بودن و ضعف برخی از آن‌ها، ضرورت بررسی این موضوع را از طریق منابع نحوی به روش توصیفی- تحلیلی به وجود می‌آورد. در این راستا، سه دلیل اصلی برای اثبات اسمیه بودن «ال» موصوله شناسایی شده است که نیازمند بررسی دقیق است.

یکی از این دلایل، مرجع ضمیر بودن «ال» است. این دلیل با دو مسئله برگرداندن ضمیر به محذوف و ضرورت اسمیه بودن مرجع ضمیر مواجه است که با پاسخ به آن‌ها می‌توان به دلیلی قاطع برای اسمیه بودن «ال» موصوله دست یافت. دلیل دیگر، عطف فعل بر صله‌ی «ال» است که به اسمیه بودن «ال» موصوله ارتباط دارد. دلیل سوم، نفی هویتی مستقل از «ال» موصوله است که در این نوشتار به عنوان هویت غیر مستقل مطرح می‌شود. در این نظریه، برگرداندن «ال» به «الذی» و «التی» از این جهت که «ال» در اصل به «الذی» یا «التی» تعلق دارد و در اثر ترخیم به این شکل درآمده، اسمیه بودن «ال» را اثبات می‌کند.

در این نوشتار، با ارائه دلایل به شکل قیاس منطقی، مقدمات هر مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد و به اشکالات مطرح شده پاسخ لازم داده می‌شود. به منظور تبیین پیشینه‌ی تحقیق حاضر می‌توان به مقاله «ال و اختلاف‌های پیرامون آن در زبان عربی» نوشته‌ی شهریار همتی اشاره کرد. در این مقاله، تلاش شده است تا با مراجعه به منابع دست اول، به بررسی کلمات دو وجهی (کلماتی که گاه با «ال» و گاه بدون «ال» به کار می‌روند) و همچنین تأثیر وجود یا عدم وجود «ال» همراه با سایر اسماء پرداخته شود. وجه تمایز این نوشتار با آنچه در این گفتگو مطرح گردید، این است که هدف اصلی مقاله حاضر، یافتن دلیلی پایدار بر اسمیه بودن «ال» موصوله است. در حالی که مقاله مزبور به بررسی انواع «ال» و معانی وارد بر اسماء می‌پردازد.

در راستای بررسی پیشینه این بحث، مقاله «رای فی تلاطم ال موصول» نوشته محمود عناوین الزهیری نیز قابل توجه است. این مقاله به تفاوت میان موصولات و حروف استفهام و تأکید پرداخته و هدف آن اثبات اسمیت موصولات و صفتی بودن صله است. مقاله حاضر اما به بررسی اسمیه یا حرفیه بودن «ال» موصوله می‌پردازد. چالش «ال» موصوله در تمایز میان موصول اسمی و حرفی بودن آن نهفته است و این امر مستلزم یافتن دلیلی قاطع بر اسمیه بودن آن است. از دیگر پیشینه‌های مقاله پیشرو مقاله «ال داخله علی الصفات الصریحه بین الحرفیه و الاسمیه دراسه نحویه تحلیلیه فی اطار القیاس الاستثنایی الانفصالی» نوشته رسول دهقان ضاد و محمد کاظم

توکلی اسلامی است که به بررسی ماهیت «ال» پرداخته و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا «ال» مستقل است یا برگرفته از «الذی»، و همچنین آیا حرف است یا اسم.

نویسندگان برای تعیین نظر صحیح و تحلیل ادله هر دیدگاه از روش قیاس استثنایی انفصالی بهره جسته‌اند. تفاوت مقاله حاضر با این پژوهش در این است که مقاله حاضر نیز در پی اثبات اسمیه بودن «ال» موصوله است، اما روش مورد استفاده در آن مقاله، یعنی قیاس استثنایی انفصالی، وجه تمایز اصلی آن با روش به کار رفته در این تحقیق به شمار می‌آید.

یکی از پیشینه‌های مرتبط با این پژوهش، مقاله‌ای تحت عنوان «حقیقت، احکام و اقسام ال با تمرکز بر مغنی ابن‌هشام» به قلم امید محمدی است. این مقاله به بررسی سه محور اصلی می‌پردازد: الف) حقیقت لفظ «ال» که در آن «لام» به تنهایی و «همزه»، همزه وصل تلقی می‌شود ب) تبیین احکام تلفظ «ال» ج) دسته‌بندی اقسام «ال» از منظر اسمی و حرفی. تفاوت مقاله حاضر با پژوهش مذکور در این است که این تحقیق به‌طور خاص بر «ال موصوله» تمرکز کرده و دلایل و براهینی را ارائه می‌دهد که از نتایج مقاله پیشین فراتر می‌رود. علاوه بر این، بررسی «ال» در مقاله حاضر به صورت جامع‌تر و با رویکردی ژرف‌تر در علم نحو، و نه صرفاً با اتکا به دیدگاه‌های ابن‌هشام صورت گرفته است.

در نتیجه، با توجه به مقدمات نظریه هویت غیر مستقل، اصل ترخیم در موصولات قابلیت اجرا ندارد و لذا اعتبار استناد به آن جهت اثبات اسمیه بودن «ال» موصوله مخدوش می‌گردد. سرانجام، لزوم اسمیه بودن اثبات می گردد.

۲. دلایل اسمیه بودن ال موصوله

۲-۱. عود ضمیر به ال موصوله

یکی از دلایل مهم و مشهور برای اسمیه دانستن «ال» موصوله، قابلیت ارجاع ضمیر به آن است (ابن‌هشام، ۱۳۹۹ق، ۱: ۳۳۰؛ ابن‌جنی، ۱۳۷۲ق، ۲: ۳۵۰؛ جرجانی، ۱۴۳۱: ۲۱۵). به این ترتیب، ضمیر به «ال» موصوله بازگشته و با آن ارتباط معنایی برقرار می‌کند. این استدلال بر چند مقدمه استوار است:

- «ال» موصوله مرجع ضمیر واقع می‌شود.
- مرجع ضمیر اسم است.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که «ال» موصوله اسم است. برای استناد به این دلیل، نخست باید مقدمات آن مورد بررسی قرار گیرد، زیرا برای صحت استدلال، مقدمات آن باید صحیح باشند.

۲-۱-۱. مرجع ضمیر واقع شدن «ال» موصوله (مقدمه اول)

ضمیر برای تعیین هویت، نیازمند مرجع است تا با بازگشت به آن، مفهوم مشخصی پیدا کند (سیبویه، ۱۴۲۷، ۱: ۱۱۵). مثال‌های متعددی وجود دارند که نشان می‌دهند «ال» موصوله می‌تواند مرجع ضمیر واقع شود. برای مثال، در عبارت «أَفْلَحَ الْمُتَّقِی رَبَّهُ»، ضمیر «ه» در «رَبَّهُ» به «ال» موصوله در «الْمُتَّقِی» باز می‌گردد. ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا ضمیر در عبارت «المتقی ربه» به کل عبارت «المتقی» باز نمی‌گردد. چنانکه در ادامه مقاله به آن اشاره خواهد شد، واژه «المتقی» از نظر معنایی مانند عبارت وصفی «الذی اتقی» است (سیبویه، ۱۴۲۴، ۱: ۲۷۸). در عبارت «الذی اتقی ربه»، ارجاع ضمیر «ه» (در «ربه») به عبارت «الذی اتقی» صحیح نیست (ابن‌هشام، ۱۴۲۶، ۲: ۲۳۴؛ ابن‌عقیل، ۱۴۳۰، ۴: ۱۲۷) زیرا «الذی» (اسم موصول) به خود فرد ناظر است، در حالی که «اتقی» (فعل) به عملی که فرد انجام داده، اشاره دارد. با توجه به اینکه ضمیر «ه» در «ربه» در پی تبیین نسبت ربوبیت میان خداوند و فاعل فعل «اتقی» است، این ضمیر باید به خود فاعل (که در «الذی» مستتر است) بازگردد.

با بررسی شیوه‌ی ارجاع ضمیر در عبارت «الذی اتقی ربه»، می‌توان نحوه‌ی ارجاع ضمیر در «المتقی ربه» را روشن ساخت. همان‌طور که «الذی» به موصوف اشاره دارد، «ال» در «المتقی» نیز که معنای موصولی دارد، به همان موصوف ارجاع می‌دهد. این یعنی ضمیر موجود در «المتقی» به همان «ال» موصولی باز می‌گردد. علاوه بر این، با در نظر گرفتن اینکه در ترکیب موصول و صله، «ال» موصولی به مثابه اصل معنایی عمل کرده و صله، وظیفه تکمیل معنای آن را بر عهده دارد، ضمیر پیوسته «ه» در «ربه» به «ال» موصولی باز می‌گردد. این قاعده مشابه حالتی است که ضمیر به خود موصوف مجرد ارجاع داده می‌شود، نه به کل عبارت موصوف و صفت. همچنین، گرچه پیوند موصول و صله، وحدتی معنایی را در بر دارد، اما این یکپارچگی مانع از ارجاع ضمیر به «ال» به عنوان عنصر اسمی اصلی موصولی نمی‌شود؛ بلکه ارجاع همچنان به همان «ال» موصولی صورت می‌گیرد.

در مقابل، برخی با فرض موصوف محذوف، منکر مرجع ضمیر واقع شدن «ال» موصوله شده‌اند (مبرد، ۱۴۱۷، ۳: ۱۲۴). به عنوان مثال، در تفسیر عبارت فوق، ضمیر را به این صورت برمی‌گردانند: «أَفْلَحَ الْإِنْسَانُ الْمُتَّقِی رَبَّهُ». در این تفسیر، «المتقی» نعت برای «الإنسان» (موصوف محذوف) در نظر گرفته می‌شود و «ال» در «الإنسان» برای تعریف استغراقی به کار می‌رود. در نتیجه، ترجمه چنین خواهد بود: «هر انسانی که متصف به صفت تقوا در برابر پروردگارش باشد، رستگار است» در پاسخ به این اشکال، می‌توان به «اصل عدم حذف» استناد نمود. این اصل بر آن استوار است که کلمات و عبارات، مادامی‌که ضرورتی ایجاب نکند، نباید حذف شده یا در تقدیر انگاشته شوند. بر این اساس، هرگاه بتوان با ارجاع ضمیر به «ال» موصوله از تقدیر گرفتن جلوگیری نمود، دیگر توجیهی برای تقدیر گرفتن موصوفی محذوف باقی نمی‌ماند (ابوحیان، ۱۴۲۴، ۲: ۹۱). در مثال پیشین، ظهور کلام بر عود ضمیر به «ال» در واژه «المتقی» استوار است که در نتیجه، ترجمه آن به این صورت خواهد بود: «رستگار شد کسی که پروردگار خویش را متقی و پرهیزگار بود»

یکی دیگر از ایرادات وارد شده بر مرجع واقع شدن «ال» موصوله، مقایسه ساختار مورد بحث با آیه شریفه «إِعدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی» (مائده/ ۸) است (ابوحیان، ۱۴۲۲، ۴: ۲۳۴؛ ابن‌عقیل، ۱۴۲۸، ۲: ۱۱۷). در این آیه مبارکه، ضمیر «هُوَ» به مصدری باز می‌گردد که از

فعل ماقبل خود، یعنی «إعدِلُوا» استخراج می‌شود. به عبارت دیگر، ضمیر «هُوَ» به مفهوم مصدری «العدل» اشاره دارد. این الگو نشان می‌دهد که در برخی موارد، ارجاع ضمیر نه به یک اسم صریح یا موصول، بلکه به معنای مصدری فعل پیشین صورت می‌گیرد. بر این اساس، می‌توان چنین تفسیر کرد: «عدالت بورزید، چرا که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است» در این صورت، ضمیر «–ه» در عبارت «أَفْلَحَ الْمُتَّقِي رَبَّه» به «تقوا» باز می‌گردد که به صورت مستتر از واژه «المتّقی» گرفته شده است. در این حالت، این‌گونه معنا می‌شود: «رستگار شد متقی به واسطه تقوای پروردگار».

حال اگر ایراد وارد شده به برگشتن ضمیر «ه» به «ال» موصوله صحیح باشد، این بدان معنا نیست که مرجع ضمیر واقع شدن «ال» موصوله رد می‌شود، زیرا «المتّقی» اسم فاعل است و در خود ضمیری را حمل می‌کند که در واقع، «ال» موصوله مرجع ضمیر موجود در «المتّقی» واقع می‌شود؛ بنابراین، حتی در صورت صحت ایرادات وارده بر برگشت ضمیر «–ه» به «ال»، ضمیر مستتر در «متقی» همچنان به «ال» موصوله برمی‌گردد و «ال» موصوله مرجع آن ضمیر خواهد بود.

در بررسی مرجع ضمیر در عبارت «متقی ربه»، موضوع بازگشت ضمیر به مصدر گرفته شده از «متقی» تنها زمانی مطرح می‌شود که کلام ظهور دیگری، مانند بازگشت ضمیر به «ال موصوله»، نداشته باشد. اصل عدم تقدیر حکم می‌کند که تا زمانی که ضرورت نباشد، نباید چیزی را در نظر گرفت. اگر مرجع روشنی برای ضمیر وجود دارد (مانند «ال» موصولی)، نیازی به فرض مرجع محذوف نیست (عباس حسن، ۱۴۳۰، ۱: ۴۲۸). با این حال، از آن‌جا که ظاهر کلام دلالت بر این دارد که «ال» مرجع ضمیر «ربه» است، نیازی به تقدیر گرفتن مصدر محذوف وجود ندارد (سیوطی، ۱۴۱۸، ۳: ۱۷۲؛ رضی الدین استر آبادی، ۱۳۸۱، ۲: ۳۰۲).

افزون بر این، برگرداندن ضمیر «ربه» به مصدر محذوف از نظر معنایی نیز خالی از اشکال نیست. در این ساختار، «ربه» مفعول فعل انجام شده توسط «متقی» که رعایت کردن تقوا است می‌باشد و در مقام بیان کسی است که مورد تقوا قرار گرفته است. ضمیر در «ربّه» نشان می‌دهد که فرد «متقی»، پروردگار خود را در نظر داشته و از او پروا می‌کند. به این معنا که آن‌چه فرد «متقی» تقوایش را رعایت کرده، رب و پروردگار او بوده است؛ بنابراین، ضمیر «ربه» باید به فردی بازگردد که در مقام عبد، تقوای پروردگار خود را رعایت کرده است (زمخشری، ۲۰۰۹، ۱: ۱۲۹).

در مقابل، اگر ضمیر «ربه» به مصدر محذوف بازگردانده شود، نه تنها ضمیر به عبد، یعنی بنده‌ای که تقوای پروردگار خود را رعایت کرده، اشاره نمی‌کند، بلکه به مصدری که تنها بیانگر فعل یا کار صرف است، برگشته است. چنین تأویلی نه تنها با ظاهر کلام مغایرت دارد، بلکه مقصود اصلی کلام، یعنی بیان رستگاری فردی که خدایش را تقوا می‌دارد، به درستی منتقل نمی‌شود.

بر این اساس، روشن می‌شود که ضمیر «ربه» باید به مرجعی بازگردد که بیانگر عبد و رابطه تقوای او با رب باشد. بازگشت این ضمیر به مصدر محذوف، از نظر نحوی و معنایی با نقص‌ها و کاستی‌هایی همراه است؛ بنابراین، با اثبات اینکه «ال موصوله» مرجع ضمیر قرار می‌گیرد، مقدمه نخست به اثبات می‌رسد.

۲-۱-۲. اسم بودن مرجع ضمیر (مقدمه دوم)

در مقدمه دوم بیان شد که مرجع ضمیر «اسم» است. این گزاره با توجه به شهرت آن در میان دانشمندان دانش نحو قابل اثبات است، چرا که اسم بودن مرجع ضمیر از مسلمات و قواعد پذیرفته شده علم نحو به شمار می‌آید (سیبویه، ۱۴۲۷، ۱: ۱۹۲؛ مبرد، ۱۹۹۷، ۳: ۵۳؛ ابن‌یعیش، ۲۰۰۱، ۲: ۳۰۷؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۳، ۱: ۲۳۴؛ سیوطی، ۱۹۹۸، ۲: ۱۸۹؛ رضی الدین استر آبادی، ۱۹۷۸، ۲: ۵۴؛ ابن‌جنی، ۱۹۵۲، ۲: ۲۴۱؛ ازهری، ۱۹۰۷، ۱: ۳۲۱؛ صبان، ۱۸۸۳، ۲: ۱۸۷). بنابراین با دستیابی به صحت مقدمات استدلال، خود استدلال نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرد. به همین ترتیب، اسم بودن «ال موصوله» از طریق مرجع ضمیر بودن آن به اثبات می‌رسد.

۳. عطف فعل بر مدخول «ال موصوله»

یکی از دلایل اثبات اسم بودن «ال موصوله»، عطف فعل بر مدخول آن است (ابن‌یعیش، ۲۰۰۱، ۴: ۱۵۶). برای تبیین این استدلال، مقدماتی به شرح زیر مطرح می‌گردد:

- بر مدخول «ال موصوله» فعل عطف شده است.
- فعل باید بر فعل یا آنچه در حکم فعل است، عطف شود.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که مدخول «ال موصوله» باید فعل یا در حکم فعل باشد. برای رسیدن به صحت استدلال «عطف فعل بر مدخول ال موصوله»، از قیاس فوق استفاده می‌شود. نخست لازم است مقدمات مطرح شده بررسی شوند تا نتیجه‌گیری صحیح حاصل گردد.

۳-۱. عطف شدن فعل بر مدخول «ال موصوله» (مقدمه اول)

آیات قرآن‌کریم به خوبی وقوع عطف فعل بر مدخول «ال موصوله» را نشان می‌دهند، همچون آیه‌ی «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً * فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» (عادیات/ ۳ – ۴) که در آن، فعل ماضی «أثرن» بر «مغیرات» که مدخول «ال موصوله» است، عطف شده است.

۳-۲. لزوم عطف فعل بر فعل یا مانند فعل (مقدمه دوم)

فعل باید بر فعل یا بر آنچه حکم فعل را دارد، عطف شود. در برخی از کتاب‌های نحوی، عبارت «مانند فعل» معادل «هم‌معنای فعل» تلقی شده است؛ در این صورت، «مانند فعل» شامل مشتقات فعل نیز می‌شود (ابن‌سراج، ۱۹۸۵، ۲: ۲۳۳؛ اخفش، ۱۹۹۱، ۱: ۱۸۷).

با بررسی مقدمات، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که صله «ال موصوله» یا فعل است یا به چیزی مشابه فعل تعلق دارد. در مورد اینکه صله «ال موصوله» فعل نیست، هیچ‌گونه شکی وجود ندارد، به جز در موارد نادری که صله به عنوان فعل مضارع مطرح می‌شود. این موارد به دلیل ضرورت به این شکل در نظر گرفته می‌شوند و صله «ال موصوله» اسم فاعل و مفعول می‌باشد (سیبویه، ۱۴۲۷، ۱: ۳۰۲). با بررسی‌های انجام شده، این نتیجه حاصل می‌شود که وجود «ال» در صله تأثیری در عطف فعل بر صله ندارد. آنچه موجب صلاحیت

عطف فعل می‌شود، اسم فاعل و اسم مفعول بودن صله است، نه «ال موصوله». بنابراین، حتی اگر «ال» در اسم فاعل و اسم مفعول موصوله وجود نداشته باشد یا از نوع دیگری باشد، باز هم صلاحیت عطف فعل بر آن‌ها باقی خواهد ماند.

در این استدلال تلاش بر آن بود که با اثبات اینکه صلاحیت عطف فعل بر مدخول «ال» (اسم فاعل و اسم مفعول) به دلیل صله «ال» بودن حاصل شده است، به این نتیجه برسیم که در مثال‌هایی که فعل بر مدخول «ال» عطف شده، «ال» باید موصول باشد. زیرا صله بودن اسم فاعل و اسم مفعول موجب عطف فعل بر آن شده است. از آنجا که اصل در صله، جمله بودن است، اسم فاعل و اسم مفعول در حکم جمله فعلیه هستند و از همین رو عطف صورت گرفته است. پس از اثبات موصول بودن «ال»، این نتیجه حاصل می‌شود که «ال موصوله» باید اسم باشد. زیرا اگر «ال» حرف باشد، به مصدر تأویل می‌رود و مفرد می‌شود و در این حالت، دیگر امکان عطف فعل بر آن وجود نخواهد داشت (ابوحیان، ۱۴۲۴، ۲: ۸۹). اما با بیان اینکه فعل می‌تواند بر مشتقات نیز عطف شود، خاصیت صله «ال موصوله» بودن در صلاحیت عطف فعل بر اسم فاعل و اسم مفعول از بین می‌رود.

در نتیجه، این استدلال دیگر نمی‌تواند دلیلی برای اسم بودن «ال موصوله» باشد. کسانی که معتقدند فعل بر مشتقات عطف می‌شود، به این آیه استناد می‌کنند (مدنی، ۱۴۳۱: ۵۳۳): «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ» (ملک/۱۳)، از این جهت که فعل مضارع «يَقْبِضْنَ» بر «صافات» که جمع اسم فاعل و مشتق است، عطف شده است. اما در این میان نکته‌ای دقیق و ظریف وجود دارد که از نظرها پنهان مانده است؛ نکته‌ای که نشان می‌دهد عطف فعل بر مشتقات، به معنای عطف فعل بر مانند فعل محسوب نمی‌شود. با توجه به این نکته، استدلال مربوط به عطف شدن فعل بر مدخول «ال موصوله» در راستای اثبات اسم بودن «ال موصوله» همچنان معتبر خواهد بود.

برای تبیین این نکته، ابتدا باید مقدمه‌ای مطرح شود: عطف فعل بر اسم و اسم بر فعل در دو حالت قابل تصور است:

فعل در موضع اسم: گاهی فعل در موضع اسم قرار می‌گیرد. از موارد این حالت می‌توان به واقع شدن فعل به عنوان خبر برای مبتدا، افعال ناقصه، حروف مشبهه بالفعل، حال واقع شدن فعل، و صفت واقع شدن آن اشاره کرد (سیبویه، ۱۴۲۷، ۱: ۲۱۵؛ مبرد، ۱۴۱۷، ۲: ۸۳؛ ابن‌هشام، ۱۳۹۹، ۳: ۱۱۷؛ ابن‌جنی، ۱۳۷۲، ۲: ۲۴۱).

اسم در موضع فعل: گاهی نیز اسم در موضع فعل قرار می‌گیرد. از جمله مواردی که اسم در موضع فعل قرار می‌گیرد، می‌توان به صله واقع شدن اسم فاعل و اسم مفعول برای «ال موصوله» اشاره کرد (مبرد، ۱۴۱۷، ۳: ۱۱۷؛ ابن‌هشام، ۱۳۹۹، ۲: ۸۵؛ ابن‌یعیش، ۱۴۰۷، ۴: ۱۵۰). از آنجا که صله بودن مختص جمله فعلیه است، اسم فاعل و اسم مفعول در این حالت در موضع فعل قرار دارند. بنابراین، صله «ال» نیز در موضع فعل محسوب می‌شود.

با بررسی دو حالت عطف اسم بر فعل و بالعکس، مشخص می‌گردد که عطف «يَقْبِضْنَ» بر «صافات» در دسته اول قرار می‌گیرد. در واقع، این فعل است که در جایگاه اسم نشسته، نه اینکه اسم در موضع فعل قرار گرفته باشد. به این ترتیب، «صافات» نقش حال را ایفا می‌کند و «يَقْبِضْنَ» نیز با عطف بر آن، حکم حال را به خود می‌گیرد. در توضیح «فعل در موضع اسم» باید گفت هنگامی که فعل در

نقش حال ظاهر می‌شود، در واقع در جایگاه اسم قرار می‌گیرد. بر این اساس، عطف فعل «يَقْبِضْنَ» بر مشتق «صافات» از نوع عطف «فعل» بر «مانند فعل» نیست؛ بلکه این حالت، نمونه‌ای از «عطف مانند اسم بر اسم» تلقی می‌شود. در واقع باید گفت در زبان عربی، هنگامی که «ال موصوله» (اسم موصول معرفه شده با «ال») به کار می‌رود و صله‌ی آن به صورت یک اسم (اعم از اسم فاعل یا اسم مفعول) باشد، این اسم در واقع در جایگاه فعل قرار می‌گیرد.

این بدان معناست که اسم مذکور، از نظر معنایی و نحوی، نقش فعل را ایفا می‌کند، چرا که صله‌ی موصولات اصولاً باید جمله باشد، و در این ساختار خاص، اسم، این وظیفه را به عهده گرفته و معنای فعلی را منتقل می‌سازد (سیبویه، ۱۴۲۷، ۱: ۲۹۸؛ ابن‌هشام، ۱۳۹۹، ۲: ۸۵). برای مثال، در عبارت «جائنی الضارب و فرّ»، در اصل این‌گونه است: «جائنی الذی ضرب و فرّ»، بر این اساس که اصل در صله آن است که جمله باشد. البته مثال به جایی اشاره دارد که «ال ضارب» عهد نباشد و دلالت بر ضارب شناخته شده نکند؛ چرا که اگر چنین باشد، بدون شک «ال» برای عهد و معرفه بودن است (سیوطی، ۱۴۱۸، ۲: ۷۶).

با اثبات موصولی بودن «ال» در حالتی که فعل بر مدخول آن عطف می‌شود، این استدلال که صله در حکم جمله است، ایجاب می‌کند که «ال» موصوله از نوع اسمی باشد، نه حرفی. دلیل این امر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

موصولات حرفی، بر خلاف موصولات اسمی، فاقد عائد هستند (ابوحیان، ۱۴۲۴، ۲: ۱۶۷). در حالی که در ابتدای بحث، به بازگشت ضمیری از صله به موصوله اشاره شد. صله موصولات حرفی نظیر «أن» مصدریه، به تأویل رفته و به صورت مصدر مفرد در می‌آیند. از آنجا که عطف فعل بر صله «ال» بر مبنای جمله بودن صله توجیه می‌شود و تنها صلات موصولات اسمی واجد این ویژگی هستند، نتیجه می‌گیریم که «ال» موصول باید اسمی باشد و در حکم جمله قرار گیرد.

۴. ماهیت مستقل

با رویکردی متفاوت به «ال» موصوله، دیدگاهی وجود دارد که بر عدم استقلال ذاتی آن به عنوان یک موصول مستقل تأکید می‌کند (سیوطی، ۱۴۱۸، ۱: ۲۳۴). بر اساس این دیدگاه، «ال» در واقع صورت مختصر شده‌ای از موصولات اسمی «الذی» و همنوعان آن است. به بیان دیگر، «ال» به عنوان یکی از موصولات اسمی، در اصل همان «الذی» و هم‌خانواده‌های آن است که به منظور اختصار و روان‌تر شدن کلام، به صورت «ال» درآمده است (ابن‌جنی، ۱۳۷۲، ۲: ۱۵۸). این تغییر، وابسته به تعداد و جنسیت موصول موردنظر است که «ال» در هر موقعیت، خود را با آن هماهنگ می‌سازد.

دلیل ترخیم «الذی» و «التی» که حاصلش «ال» شده است، این است که موصول و صله‌اش که جمله است، به تقدیر اسم مفرد می‌باشند و آنچه که مانند کلمه واحد است، در حالی که جزئی از آن را جمله تشکیل می‌دهد، سنگینی می‌کند (سیوطی، ۱۴۱۸، ۲: ۱۳۵). از این جهت است که «الذی» و «التی» مرخم می‌گردند. این ترخیم گاهی به صورت حذف یک حرف مانند «اللذِ» و «اللذ» (با ذال ساکن) رخ می‌دهد و گاهی فراتر رفته و از «الذی» تنها «ال» باقی می‌ماند (ابن‌جنی، ۱۳۷۲، ۲: ۱۵۸). همین‌طور، گاهی بخشی از

صله، مانند ضمیر در مثال: «و يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُون» (مومنین/۳۳) که در اصل «تشربون منه» بوده و «منه» از آن حذف شده است، نیز دچار اختصار می‌شود.

با پذیرش اینکه «ال» در واقع صورت مختصر شده «الذی» و «التی» است، این نتیجه به دست می‌آید که «ال» هویت مستقلی نداشته و در حقیقت همان «الذی» و «التی» است که موصول اسمی هستند. برای بررسی صحت این نظریه، به چیستی ترخیم، اقسام و شرایط آن پرداخته می‌شود.

ترخیم سه نوع است:

- ترخیم منادی
- ترخیم تصغیر
- ترخیم ضرورت

در خصوص «الذی» و «التی»، ترخیم نمی‌تواند از دو قسم اول (ترخیم منادی و ترخیم مصغر) باشد. دلیل آن این است که:

قسم اول (ترخیم منادی): این نوع ترخیم مختص به کلماتی است که به عنوان منادی (مخاطب قرار گرفته) به کار می‌روند، در حالی که «الذی» و «التی» صلاحیت منادی واقع شدن را ندارند.

قسم دوم (ترخیم مصغر): این قسم تنها در اسامی صورت می‌گیرد که به وزن «فُعَیل» مصغر شده باشند، در حالی که «الذی» و «التی» مصغر نیستند.

بنابراین، تنها قسمی از اقسام ترخیم که برای «الذی» و «التی» قابل تصور است، ترخیم ضرورت می‌باشد.

ترخیم ضرورت، ترخیمی است که در غیر موارد منادی صورت می‌گیرد و برای تحقق آن، سه شرط زیر الزامی است:

وقوع در ضرورت: ترخیم باید در موقعیت ضرورت (مانند ضرورت شعری یا نیاز به اختصار) صورت بگیرد (سیوطی، ۱۴۱۸، ۲: ۱۳۵).

صلاحیت منادی بودن: کلمه‌ای که ترخیم می‌شود، با اینکه در آن مورد خاص، منادی نیست، اما قابلیت منادی واقع شدن را داشته باشد (ابن‌هشام، ۱۳۹۹، ۱: ۲۳۴).

شرط تعداد حروف یا پایان: کلمه‌ی مورد ترخیم، یا بیش از سه حرف داشته باشد (یعنی حداقل چهار حرفی باشد) یا به تاء تأنیث ختم شود (ابوحیان، ۱۴۲۴، ۳: ۱۰۵).

در خصوص تبیین شرط نخست «وقوع در ضرورت»، برخی تعابیر مانند «فی الشعر» بیان شده است که نشان‌دهنده‌ی آن است که ترخیم ضرورت، صرفاً در شعر رخ می‌دهد (سیوطی، ۱۴۱۸، ۲: ۱۳۵). اگر چنین باشد، نظریه‌ی حاضر (مبنی بر اینکه «ال» مرخم

«الذی» و «التی» است) نمی‌تواند صحیح باشد. دلیل این امر آن است که «ال» در قرآن‌کریم و همچنین در مثال‌های غیر شعری، کاربرد و استعمال فراوانی دارد. این گستردگی استعمال، با محدودیت ترخیم ضرورت به شعر همخوانی ندارد.

در شرط دوم، صلاحیت منادی واقع شدن مطرح می‌گردد. این صلاحیت در «الذی» و «التی» صحیح نیست، زیرا این دو کلمه دارای «ال» هستند و همان‌طور که کتاب‌های نحوی به آن اشاره کرده‌اند، صلاحیت منادی واقع شدن را ندارند (سیوطی، ۱۴۱۸، ۱: ۲۵۸). با این وجود، «الذی» و «التی» تنها شرط سوم، یعنی داشتن سه حرف بیشتر یا تاء تأنیث را دارا می‌باشند؛ از آن جهت که هر دو بیش از سه حرف دارند. در این صورت، ترخیمی که در «الذی» و «التی» رخ داده و حاصل آن «ال» شده است، در هیچ‌کدام از اقسام ترخیم جایگاهی ندارد و نمی‌توان آن را معتبر دانست.

۴-۱. فلسفه وجود «ال» معرفه در اقتصاد زبان عربی

یکی از ویژگی‌های برجسته زبان عربی، وجود حرف تعریف معرفه «ال» (الـ) است که در هیچ یک از زبان‌های سامی باستانی پیش از عربی به این شکل فراگیر و اجباری نبوده و در زبان‌های سامی نوین نیز تنها در عربی این چنین تثبیت شده است. پرسش فلسفی-زبان‌شناختی این است که چرا این عنصر ظاهراً «اضافی» در ساختار زبان عربی حفظ شده و حتی اجباری گردیده، در حالی که می‌توانست مانند بسیاری از زبان‌ها (فارسی، ترکی، زبان‌های رومی جدید، زبان‌های ژرمنی جز در موارد خاص) حذف شود یا با ابزارهای دیگری جایگزین گردد؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در چارچوب نظریه «اقتصاد زبان (Language Economy) جستجو کرد.

اقتصاد زبان مفهومی است که ابتدا توسط زبان‌شناس فرانسوی آندره مارتینه (André Martinet) در کتاب «اقتصاد تغییرات آوایی(Économie des changements phonétiques, ۱۹۵۵) ، و سپس به صورت گسترده‌تر در آثار جرج زیپف (George Kingsley Zipf) و بعدها در زبان‌شناسی شناختی و کارکردگرا توسعه یافت. این نظریه بیان می‌دارد که زبان‌ها همواره در تعادل پویا میان دو نیرو قرار دارند:

نیروی صرفه‌جویی تلاش گوینده (least effort for the speaker)

نیروی کفایت اطلاع‌رسانی برای شنونده (sufficient information for the hearer)

هر زبانی در طول تاریخ خود به سوی کمینه کردن تلاش تولیدی و در عین حال بیشینه کردن وضوح معنایی حرکت می‌کند. حالا اگر این دو اصل را بر «ال» معرفه در عربی اعمال کنیم، به نتایج جالبی می‌رسیم.

اول: «ال» معرفه، هزینه بسیار ناچیز در برابر سود اطلاعاتی بالا از نظر آوایی، «ال» فقط یک هجای بسته سبک (CV) است که در گفتار سریع به صورت /el/ یا حتی /l/ ادغام می‌شود (الشمس ← اشّمس). بنابراین هزینه تولیدی آن برای گوینده تقریباً صفر است.

اما از منظر شنونده، وجود یا عدم وجود «ال» تفاوت بنیادینی در پردازش جمله ایجاد می‌کند: شنونده بلافاصله می‌داند که اسم پیش روی او «معرفه» است یا «نکره». این تمایز در عربی نه تنها دستوری بلکه معناشناختی نیز هست و در بسیاری موارد بار معنایی سنگینی دارد (الرجلُ vs رجل) زبان‌هایی که فاقد حرف تعریف معرفه اجباری هستند (مثل روسی یا فارسی)، تمایز معرفه/ نکره اغلب از طریق ترتیب کلمات، زمینه گفتمانی یا ضمایر نمایشی تأمین می‌شود که خود هزینه شناختی بیشتری دارد. در عربی، این تمایز به ساده‌ترین و ارزان‌ترین شیوه ممکن یعنی افزودن یک هجای سبک در ابتدای اسم حل شده است.

دوم: کاهش ابهام گفتمانی (Discourse Ambiguity) عربی زبانی است که به شدت وابسته به حذف فاعل (pro-drop) و حذف مفعول و حذف ضمیر است. در چنین ساختاری، اگر حرف تعریف معرفه هم حذف شود، جمله‌ها به شدت مبهم می‌شوند.

بدون «ال»، شنونده مجبور است کل جمله یا حتی پاراگراف را بشنود تا بفهمد گوینده از کدام کتاب حرف می‌زند. «ال» این کار را در کسری از ثانیه انجام می‌دهد. بنابراین در زبان عربی که حذف ضمیر و حذف مفعول بسیار رایج است، «ال» معرفه نقش یک علامت‌دهنده سریع رجوع گفتمانی را بازی می‌کند و از هزینه شناختی بالای بازیابی مرجع می‌کاهد.

سوم: جبران فقدان حالت آوایی تنوین در گفتار روزمره در عربی فصیح، تنوین نکره (-un, -an, -in) نقش مشخص‌کننده نکره بودن را دارد، اما در لهجه‌های عامیانه تقریباً در همه مناطق عربی، تنوین از بین رفته است. اگر «ال» معرفه هم حذف می‌شد، دیگر هیچ نشانگر صرفی مشخصی برای تمایز معرفه/ نکره باقی نمی‌ماند. حفظ «ال» در واقع نوعی «تعادل جبرانی Lcompensatory) (balance» است که پس از سقوط تنوین در گفتار، بار تمایز را به دوش گرفته است.

چهارم: اصل زیپف و فراوانی بالا طبق قانون زیپف، کلمات پرتکرار تمایل دارند کوتاه‌تر شوند. اما «ال» استثنای جالبی است: با اینکه پرتکرارترین مورفم زبان عربی است (در متون عربی کلاسیک و مدرن حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد کلمات با «ال» شروع می‌شوند)، نه تنها حذف نشده، بلکه اجباری‌تر هم شده است. این نشان می‌دهد که سود اطلاعاتی آن آن‌قدر بالاست که نیروی صرفه‌جویی گوینده نتوانسته آن را حذف کند. به تعبیر مارتینه، «ال» یک «عنصر دوکارکردی (double-function element) » است: هم هزینه کمی دارد و هم سود زیادی.

۵. نتیجه

الف) مرجع «ال» موصوله: «ال» موصوله به عنوان مرجع برای ضمایر عمل می‌کند. این ویژگی برای بودن مرجع ضمیر ضروری نام دارد و به اثبات ماهیت اسمی «ال» موصوله می‌انجامد.

ب) عطف فعل بر صله «ال»: زمانی که یک اسم به عنوان صله «ال» در نظر گرفته می‌شود و فرض بر این است که آن اسم در مقام فعل قرار دارد، عطف فعل بر آن اسم می‌شود. این به این دلیل است که صلاح بودن، خود یکی از مواضع فعل می‌شود. در نتیجه، اسم در موقعیت فعل قرار می‌گیرد و عطف فعل معتبر می‌شود. مهم این امر در این است که نشان می‌دهد «ال»، که بر مدخولش فعل عطف شده، موصوله است. اگر «ال» موصوله به عنوان حرف در نظر گرفته شود، به تأویل به مفرد می‌شود و عطف بر مدخل آن فاسد خواهد شد. بنابراین، «ال» موصوله باید اسم باشد تا مدخولش در موضع فعل قرار گیرد و عطف به درستی انجام شود.

ج) نظریه مختصر «الذی» و «التی»: نظریه‌هایی که «ال» را به عنوان مختصر «الذی» و «التی» معرفی می‌کند و ترخیم این دو به «ال» را می‌سازد، قابل قبول نیست. هیچ یک از اقسام ترخیم نمی‌تواند این ادعا را کند کند. در ترخیم منادی، واژه مرخّم باید منادی باشد، در حالی که «الذی» و «التی» این صلاحیت را ندارند. همچنین، ترخیم ضروری مختصر ابیات شعری است و «ال» موصوله شواهدی در نثر دارد. علاوه بر این، هر واژه‌ای که مشمول ترخیم می‌شود، باید منادی شدن را داشته باشد، اما «الذی» و «التی» به دلیل داشتن «ال» تعریف نمی‌تواند منادا قرار گیرند. بنابراین، «ال» موصوله در هیچ یک از اقسام ترخیم نمی‌گنجد و این نظریه نادرست است.

با توجه به موارد مطرح شده، می‌توان نتیجه گرفت که «ال» موصوله باید ماهیت اسمی داشته باشد. نخست، زیرا مرجع ضمیر در جمله صله است و ضمیر به اسم ارجاع می دهد، نه به حرف. همچنین، برای توجیه عطف فعل جمله صله بر «ال» موصوله، که در معنای خود نقش اسم را ایفا می‌کند، ناگزیر باید «ال» موصوله را اسمی در نظر گرفت. بنابراین، می‌توان «ال» موصوله را به عنوان «اسمی که در ظاهر هیأت حرف را دارد، اما صله آن را، که به معنای واقعی است که به آن اسم نسبت داده می‌شود، در واقع نقش اسم را ایفا می‌کند». و در واقع وجود «ال» معرفه در عربی نمونه بارزی از آن است که «اقتصاد زبان» لزوماً به معنای حذف هر چه بیشتر عناصر نیست، بلکه به معنای دستیابی به بهینه‌ترین تعادل میان تلاش و وضوح است. عربی به جای آنکه مانند فارسی یا ترکی به ابزارهای ترتیب کلمه‌ای یا زمینه‌ای تکیه کند (که هزینه شناختی بالاتری دارد)، یک راه‌حل مورفولوژیک بسیار سبک و کارآمد را برگزیده و قرن‌ها آن را حفظ کرده است. این انتخاب، نشان‌دهنده نوعی «خرد تکاملی زبان» است که در آن، عنصری به ظاهر ساده، یکی از ستون‌های اصلی کارایی ارتباطی زبان را تشکیل می‌دهد.

منابع

قرآن کریم

۱) ابوحیان، محمد بن یوسف. (۱۴۲۴). **ارتشاف الضرب**. جده: انتشارت دارالقبله.

۲) ابن‌جنی، عثمان بن جنی. (۱۳۷۲). **الخصائص**. قاهره: انتشارات دارالکتب المصریه.

۳) سیبویه، عمربن عثمان. (۱۴۲۷). **الکتاب**. بیروت: انتشارات دارالجیل.

۴) مبرد، محمد بن یزید. (۱۴۱۷). **المقتضب**. بیروت: انتشارات عالم الکتب.

۵) ابن‌السراج، محمد بن سری. (۱۹۸۵). **المقدمات الاساسیه**. بیروت: انتشارات موسسه الرساله.

۶) ابوحیان، محمد بن یوسف. (۱۴۲۲). **بحر المحیط**. بیروت: انتشارت دارالکتب العلمیه.

۷) جرجانی، عبدالقاهر بن عبد الرحمن. (۱۴۳۱). **دلائل الاعجاز**. قاهره: انتشارات مکتبه الخانجی.

۸) صبان، محمد بن علی. (۱۸۸۳). **حاشیه صبان علی شرح الاشمونی**. قاهره: انتشارات الوهبیه.

۹) ازهری، خالد بن عبدالله. (۱۹۰۷). **شرح التصریح**. قاهره: انتشارات الازهریه.

۱۰) ابن‌عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن. (۱۴۲۸). **شرح الفیه ابن مالک**. بیروت: انتشارات دارالنهضه.

۱۱) رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن. (۱۳۸۱). **شرح کافیه**. تهران: انتشارات موسسه الصادق.

۱۲) بن صائغ، یعیش بن علی. (۱۴۰۷). **شرح مفصل**. بیروت: انتشارات عالم الکتب.

۱۳) زمخشری، محمود بن عمر. (۲۰۰۹). **کشاف**. بیروت: انتشارات دار المعرفه.

۱۴) اخفش الاوس. (۱۹۹۱). **معانی قرآن للاخفش الاوسط**. بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه.

۱۵) ابن‌هشام انصاری، عبدالله بن یوسف. (۱۳۹۹). **مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب**. بیروت: انتشارات دارالفکر.

۱۶) سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۱۸). **همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع فی النحو**. بیروت: انتشارات دارکتب العلمیه.

مقالات انگلیسی

۱۷) Zipf, George K. (۱۹٤۹). Human Behavior and the Principle of Least Effort.

۱۸) Holes, Clive (۲۰۰٤). Modern Arabic: Structures, Functions and Varieties.

۱۹) Ryding, Karin C. (۲۰۰٥). A Reference Grammar of Modern Standard Arabic.

۲۰) Al-Jallad, Ahmad (۲۰۲۰). A Dictionary of the Safaitic Inscriptions.

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثانية، العدد ٨، شتاء ١٤٠١

صص: ٨٦-٧١

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٤٨١٦,١٠٦٨

أسباب كون الضمير النسبي" ال " اسمًا

حسين باباخاني [١]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٤,٠٧,٣٠، تاريخ القبول: ١٤٠٤,٠٨,٢٣)

الملخص

في النحو العربي، صنّف النحاة «ال» الموصولة (كالذي، التي، الذين...) في زمرة الأسماء رغم تشابهها الشكلي الظاهري مع الحروف، في حين اعتُبرت سائر صور «ال» الأخرى حرفاً محضاً. إن تبرير تصنيف «ال» الموصولة اسماً – مع ما ينطوي عليه ذلك من تباين جوهري مع أقسام «ال» الحرفية – يقتضي أدلة قاطعة راسخة ذات أساس نظري متين. ومع أن المصادر النحوية القديمة والمعاصرة قدّمت أدلة متعددة لإثبات الاسمية الموصولة، فإن معظمها لم يحظَ بقبول قطعي لما فيه من تناقضات داخلية أو غموض أو افتقار إلى سند نظري واضح. يتناول هذا البحث – بمنهج وصفي تحليلي – إعادة فحص شامل لأدلة اسمية «ال» الموصولة، بهدف وضع أدلة محكمة غير قابلة للدحض تثبت طبيعتها الاسمية ثبوتاً باتّاً. وباعتماد دليلين حاسمين أساسيين هما: قابلية «ال» الموصولة لأن تكون مرجعاً لضمير العائد، وجواز عطف الفعل على مدخولها (الصلة)، مع نفي صحة نظرية الترخيم نفياً قاطعاً، توصل البحث إلى إثبات ضرورة كون «ال» الموصولة اسماً على نحو لا يقبل الجدل.

الكلمات المفتاحيّة: اسمية الموصولات، مرجع ضمير العائد، نظرية الترخيم، نفي الترخيم في الموصولات، أدلة اسمية الموصولات، الموصولات الاسمية.

---

١. طالب في المرحلة الإعدادية، قسم اللغة العربية وآدابها، حوزة الإمام الخميني، الفرع الثاني، طهران، إيران، البريد الإلكتروني: husseinbabakhanisangri@gmail.com